در تاریخ ۰۴ مهر ۱۳۹۱
استصحاب

جلسه 8

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تحقیق در تعریف استصحاب

کلمات بزرگانی همچون شیخ و آخوند تا برسد به معاصرین، را در تعریف استصحاب بیان کردیم، تعاریف دیگری هم در بین کلمات وجود دارد که در این تحقیق ممکن است به بعضی از آنها اشاره کنیم. ما ابتدا تعریف شیخ را بیان کردیم و اشکالات مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف را بر شیخ ذکر کردیم. حالا در تحقیق مطلب اولین نکته‌ای که می‌خواهیم بیان کنیم این است که مرحوم اصفهانی در تعریف استصحاب فرمودند سه محور باید وجود داشته باشد؛ یکی اینکه تعریف جامع مبانی ثلاثه باشد یعنی ما باید یک تعریفی کنیم که جامع همه‌ی این مبانی ثلاثه باشد، اخبار و بناء عقلا و عقل. دوم اینکه تعریفی کنیم که استصحاب موصوف به حجّت بشود، بتوانیم بگوئیم الاستصحاب حجةٌ و سوم اشتقاقاتش درست باشد.

1) حال از میان این سه محور مسئله‌ی اشتقاق، مسئله‌ی مهمی نیست. اگر کسی استصحاب را یک تعریفی کرد که قابلیّت اشتقاق نداشت یا اشتقاقش را باید با توجیه درست کنیم مثلاً استصحاب را به حکم معنا کند بعد بگوئیم این با اشتقاق سازگاری ندارد، وقتی می‌گوئیم مکلّف دارد استصحاب می‌کند، مکلّف استصحاب نکرد، مکلّف مستصحب است، اگر گفتیم استصحاب حکم به بقاء ما کان است، این حکم را شارع می‌کند، مستصحب می‌شود شارع و اشتقاقاتش نسبت به مکلّف دیگر معنا ندارد. می‌گوئیم این مطلب اهمیتی ندارد. اگر مکلّف استصحاب می‌کند یا شارع هم حکم می‌کند، حکم می‌کند که مکلّف در مقام عمل استصحاب کند، پس این محور سوم اهمیتی ندارد، یک نکته ادبی است که خیلی قابل اعتنا نیست.

2) دو محور دیگر باقی می‌ماند. آیا ما باید حتماً تعریفی کنیم که جامع مبانی باشد یا خیر؟ به نظر ما خیر، برای اینکه در کلمات خود اصفهانی این مطلب آمده بود که این مبانی ثلاثه مستندات استصحابند، استصحاب مأخوذ از اینها نیست، استصحاب یک معنا و تعریفی دارد آن وقت می‌گوئیم دلیل بر این اخبار است، دلیل بر این بناء عقلاست، دلیل بر این عقل است، یعنی همان اشکالی که خود مرحوم اصفهانی به شیخ وارد کرد به تعریف خودش هم وارد است، شیخ فرمود استصحاب ابقاء ما کان، اصفهانی فرمود استصحاب الابقاء العملی. هر دو از این جهت که مدارک استصحاب و مستندات در آن وجود ندارد مشترکند، چه ما بگوئیم ابقاء عملی و چه بگوئیم ابقاء ما کان، استصحاب از خود این ادله اخذ نشده بلکه یک معنایی می‌کنیم می‌گوئیم چیزی که قبلاً بوده را ابقاء کنید در مقام عمل. حالا می‌گوئیم این ابقاء مستندش چیست؟ چه کسی گفته ابقاء کن؟ اخبار، بناء عقلا یا حکم عقل.

البته تعریف ما می‌تواند جامع باشد ولی الزامی به این معنا نداریم، ما الزامی نداریم که یک تعریفی کنیم که جامع این مبانی باشد، سؤال کنید می‌شود چنین تعریفی کرد؟ می‌گوئیم بله. بفرمایید امام و مرحوم آقای خوئی و قبل از اینها مرحوم آخوند در حاشیه رسائل فرموده اگر استصحاب را ما اصل عملی بگیریم باید یک تعریفی کنیم و اگر اماره بگیریم باید تعریف دیگری

بکنیم، می‌گوئیم این فرمایش درست نیست ما تعریف شیخ اعظم انصاری قدس سره را اختیار می‌کنیم، استصحاب چیست؟ استصحاب ابقاء ما کان است.

اگر مستندش اخبار باشد می‌شود اصل عملی محض، اگر مستندش بناء عقلا یا حکم عقل باشد می‌شود اماره. شما ملاحظه فرمودید هم در کلمات مرحوم آقای خوئی و هم در کلمات امام اینها می‌فرمودند اگر ما استصحاب را اماره بدانیم حتماً باید کلمه‌ی یقین را به نحوی در استصحاب بیاوریم، چه لزومی دارد؟ همانطوری که در ملاحظاتی که دیروز در فرمایش امام داشتیم عرض کردیم اگر کلمه‌ی یقین را بیاورید و بگوئید استصحاب یقین ملحوق به شک است، همین را هم می‌توانیم با اصل عملی بودن درست کنیم بگوئیم اگر دلیل آن روایات بود می‌شود اصل عملی و اگر بناء عقلا و عقل باشد می‌شود اماره.

بعضی از محققین مثل صاحب کتاب منتقی الاصول علیه الرحمه هم این سه محوری که مرحوم اصفهانی فرموده را مسلّم گرفته و اصل مطالب و تحقیقاتشان هم از کتاب نهایة الدرایه گرفتند، می‌گویند باید یک تعریفی را برای استصحاب ذکر کنیم که هم جامع ادله‌ی ثلاثه باشد و هم موصوف به حجّت بشود و هم اشتقاقش درست شود. ایشان هم به تبع اصفهانی این سه محور را در تعریف استصحاب لازم می‌دانند..

3) روی محور دوم که می‌گوئیم الاستصحاب حجةٌ، ما یک مطلب مسلّم داریم و آن این است که نباید استصحاب را به نحوی تعریف کنیم که مثل یک حکم شرعی بشود، برای اینکه اگر استصحاب را معنا کردیم به طوری که حکم شرعی شد حکم شرعی قابلیت اتّصاف به حجّیت ندارد. شما نمی‌توانید بگوئید وجوب الصلاة حجةٌ، نمی‌توانید بگوئید حرمة الخمر حجةٌ، اینها مدلول برای حجت هستند نه اینکه خودشان حجّت باشند، اگر ما استصحاب را بگوئیم الحکم الشرعی بالبقاء، این استصحاب می‌شود عین حکم شرعی و آن اشکالی که امام فرمودند که تعجب این است کسانی که می‌آیند استصحاب را به حکم معنا می‌کنند چگونه استصحاب را موصوف برای حجّیت قرار می‌دهند، اشکال واردی است.

استصحاب را نیائیم به نحوی تعریف کنیم که خودش بشود حکم شرعی که باز در درس دیروز هم توضیح دادیم مثلاً در بحث اصالة الطهاره آنجا حکم است، می‌گوئید اگر یک چیزی مشکوک الطهارة بود طاهرٌ، این طاهرٌ می‌شود حکم. اگر گفتیم یک چیزی قبلاً یقینی است و الآن مشکوک البقاء، بگوئیم این باقٍ، خودش یک حکم می‌شود و حکم به بقاء می‌شود، نباید استصحاب را به نحوی معنا کنیم که با حکم شرعی یکی بشود و آن وقت موصوف برای حجّیت قرار نگیرد، باید استصحاب را طوری معنا کنیم که ما از او یک حکمی را به دست بیاوریم، یعنی استصحاب بشود دلیل برای حکم.

همانطوری که خبر واحد دلیل برای حکم است، خبر واحد عین حکم نیست بلکه دلیل برای حکم است (دلیل حجّیت خبر واحد آیه نبأ، آیه نفر و بناء عقلاست) در استصحاب هم ما ادله داریم این ادله برای شما یک چیزی را به عنوان دلیل قرار می‌دهد می‌گوید اگر یک چیزی قبلاً یقینی بوده و الآن مشکوک شده شما ابقاء کن. یقینت را باقی بگذار، این می‌شود به عنوان یک قاعده و دلیل.

آن وقت از این قاعده و دلیل می‌آئیم در موارد جزئیّه، اگر قبلاً یقین داشتند به وجوب نماز جمعه و الآن شک دارند بقا را بر وجوب نماز جمعه می‌گذارند و می‌گویند نماز جمعه باقی است. به استناد اینکه این روایات استصحاب گفته یقین سابقت را نشکن، او را باقی بگذار.

پس در این محور دوم که این را ما قبول داریم، باید اصولی استصحاب را طوری تعریف کند که موصوف به حجّیت بشود، اگر گفتیم الاستصحاب حجةٌ درست باشد و این غلط در نیاید! برای این کار حتماً باید استصحاب را به نحوی معنا کنیم، مثل اصالة الطهاره و اصالة البرائة نشود یعنی از آن حکم به دست نیاید. بعبارةٍ اُخری کل شیء لک حلال داریم می‌گوئیم این دلیل اصالة

الحلیّه و اصالة البرائه است ولی خودش برای ما حکم را بیان می‌کند،

سؤال: آیا لا تنقض الیقین بالشک حکم را بیان می‌کند؟ شما از لا تنقض الیقین وجوب، حرمت، حلیّت یا استحبابی فهمیدید؟ نه. لا تنقض الیقین قاعده می‌گوید که ابقاء کن یقین را. از این فرمان می‌آئیم سراغ حکم شرعی؛ خوب این دو را کنار هم بگذارید تا اینکه پاسخ به این سؤال روشن شود که اگر کسی بگوید فرق بین استصحاب و اصالة الحلیّه چیست؟ شما در اصالة الحلیّة می گوئید کل شیءلک حلال می‌گوئیم خود این بالدلالة المطابقیّة دلالت بر حلیّت دارد، می‌گوئیم کل شیء لک حلال، کل مشکوکٍ حلال، کل مشکوکٍ طاهر، اینها حکم شرعی عملی است اما لا تنقض الیقین بالشک (فرقی نمی‌کند ما در لا تنقض پیاده می‌کنیم و در بناء عقلا و حکم عقل هم واضح است) فرموده اگر یقینی بود بعد از آن شک آمد این را نشکن! آیا ما از این حکمی به دست آوردیم؟ نه، مثل اینکه شما وقتی می‌گوئید کل ظاهرٍ حجة، از این حکمی به دست نیاوردیم، حکم فرعی ندارد، باید بگوئیم این روایت ظاهرٌ فی وجوب الدعا پس این دعا واجب است، این روایت ظاهرٌ در حرمت این شیء، پس این شیء حرام است. کل ظاهرٍ حجة، ما از آن حکم فرعی به دست نمی‌آوریم یک حکم کلی اصولی است.

در استصحاب هم باید طوری معنا کنیم یک حکم کلی اصولی به دست بیاوریم. آن حکم کلی اصولی ابقاء الیقین است. همان که شیخ فرموده، شارع نمی‌آید مستقیماً بگوید اینجا وجوب باقی است، اینجا حرمت باقی است، اینجا استحباب باقی است. می‌آید به نحو کلی می‌فرماید ابقاء الیقین، لزوم ابقاء الیقین، مثل لزوم العمل بالظاهر. شما در کل ظاهرٍ حجة چه می فرمایید؟ یعنی کل ظاهرٍ یجب العمل به، منتهی این وجوب دیگر وجوب اصولی است نه وجوب فقهی. وجوب فقهی آنجایی است که متعلّق به یک عمل مستقیماً قرار بگیرد و بگوید این عمل واجب است اما اگر گفتیم عمل به ظاهر واجب است، این وجوب اصولی است که گاهی از آن به وجوب طریقی تعبیر می شود. وجوب اصولی یعنی وجوب طریقی، یعنی شارع ظاهر را طریق برای واقع قرار داده است.

پس ما باید استصحاب را طوری معنا کنیم که به نحوی بشود که دلیل برای حکم شرعی باشد و خودش حکم شرعی نشود، طوری بشود که از آن یک حکم اصولی در بیاید نه حکم فرعی فقهی و آن همین است که می‌گوئیم لا تنقض الیقین بالشک یعنی ابقاء الیقین، حالا این ابقاء الیقین همان ابقاء ما کان است، این ابقاء الیقین همان است که مرحوم آقای خوئی به شیخ اشکال کرد و فرمود شما نگوئید ابقاء ما کان بلکه بگوئید حرمة نقض الیقین بالشک.

مرحوم آقای خوئی اشکال مهمش به شیخ این بود که تعریف به ابقاء ما کان درست است اما به جای این بگوئید حرمة نقض الیقین بالشک، حرمة نقض الیقین بالشک همان ابقاء ما کان و ابقاء الیقین است، چون این حرمتی هم که ایشان در اینجا می‌گوید حرمت فقهی نیست، همانطوری که در کل ظاهرٍ یجب العمل به، این وجوب فقهی نیست و وجوب اصولی است این حرمت نقض الیقین بالشک هم یک حکم تحریمی نیست که بگوئیم شما اگر مخالفت کردید کار حرامی انجام دادید، شما اگر قبلاً یقین داشتید حالا شک دارید، حالا آمدید مثلاً احتیاط کردید، یقین به طهارت داشتید، الآن شک دارید که آیا آن طهارت باقی است یا نه؟ گفتید من به دلم نمی‌چسبد با استصحاب، می‌خواهم احتیاط کنم، آن یقین سابق‌تان را می شکنید، کار حرامی انجام دادید؟ خیر.

خود این حرمت، حرمتِ تکلیفی نفسی نیست. پس نتیجه این شد که ما باید استصحاب را تعریفی کنیم که عین حکم شرعی فرعی نشود، یک حکم اصولی بشود قاعده‌ی اصولی و همین تعریفی است که شیخ فرموده ابقاء ما کان، اینکه شیخ می‌فرماید اسد تعاریف و اخصر تعاریف ابقاء ما کان است این کاملاً فرمایش درستی است.

بحث دوم این است که آیا استصحاب از مسائل علم اصول است یا از قواعد فقهیه. ما خودمان در اول علم اصول حدود شش فرق بین قاعده‌ی فقهیه و اصولیه گفتیم مراجعه کنید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین